

چشمه سبز توس

مهدی سیدی

مشهد



چشمه سبز (چشمه سو، سوور، سوبر، سوز، سبزود) یکی از پدیده‌های طبیعی اما استثنایی و قابل توجه در دیار توس است. این چشمه که از اولین روزهای حضور قوم ایرانی در این دیار شناسایی شده، از آن پس مورد توجه فراوان قرار گرفته و حتی تقدس یافته و ره به اسطوره‌های دینی و حماسی هم برده است. بارزترین خبر از چشمه سبز را فردوسی توسی با عنوان " چشمه سو" در شاهنامه داده است. اما پیش از وی فرنیغ مولف بندهش در سده سوم هجری با استفاده از متون زرتشتی پیشین از چشمه سبز سخن گفته است.

چشمه سبز در قتل یکی از کوههای بینالود میان توس و نیشابور و در مجاورت روستای گلکمان واقع است. طول و عرض جغرافیایی گلکمان به ترتیب $۵۹^{\circ}۰۹'$ و $۳۶^{\circ}۲۹'$ درجه و دقیقه است چشمه سبز به فاصله تقریبی سه فرسنگی جنوب غرب روستای گلکمان (به طرف نیشابور) قرار دارد. فاصله گلکمان از مشهد هم حدود ۶۰ کیلومتر است. چشمه حدود (هفتاد و پنج هکتار مساحت و سه کیلومتر پیرامون دارد و از جوشش دائمی آبهای عمق خود به وجود می آید. شگفتی چشمه سبز از آن جهت است که تقریباً در خط الراس رشته کوه بینالود و در نزدیکی قله کوه واقع است.

نویسنده بندهش کوهی را که چشمه بر روی آن قرار دارد " کدر و سب" در میان ابرشهر (نیشابور) و توس شهر خوانده، خود چشمه را هم " سوور" یا " سوبر" نوشته است. وی چشمه سبز را " چشمه دریا" و جای مقدس دانسته که " نیکخواهی و بهی و برکت و رادی از و بیافریده شده است".

اودیل " درباره چگونگی کوهها" ابتدا از کوه " کدر و سب" نام برده (بندهش، ص ۷۱) و در صفحه بعد افزوده است که " کوه کدر و سب کوهی است به توس شهر که دریاچه سوبر بر سر آن است" (همان، ص ۷۲). اما درباره خود چشمه، ذیل " درباره سبز و کران آفریدگان گیتی به مقابله اهریمن" که در اصل مربوط به آغاز آفرینش است گوید: " تیشتر... آب را در ابرها گرم بکرد... او ده شبانه روز بدان آیین باران آورد. آن زهر خرفستران که در زمین بود همه در آن آب بیامیخت. آن آب را مه تر شور بکرد. آنچه در زمین بماند از آن تخمه، خرفستران پدید همی آمدند، پس باد آن آب را به همان آیین تا به سر رسیدن سه روز به سوی زمین باز نشانید. سه دریای بزرگ و سی دریای کوچک از آن پدید آمد. دو چشمه — دریا نیز از او به پیدایی آمد:

یکی چیچست، یکی سوور، که ایشان را (دریا‌های کوچک و بزرگ را) سرچشمه به چشمه _ دریا پیوسته است. او از سوی شمال دو رود بتازانید، یکی به خراسان یکی به خاوران شدند، که اروندرود و وه‌رود است " (پیشین، ص ۶۴).

از آنجا که منابع مورد استفاده " فرنیغ دادگی " متعلق به یک دوره خاص نبوده اظهارات او در همه کتاب یک‌دست نیست. اما می‌بینیم که وی سرچشمه همه دریا‌های کوچک و بزرگ را در چشمه _ دریا‌های سوور و چیچست دانسته است. همچنین دو رود بزرگ را که از دو چشمه دریا سرچشمه می‌گیرند " اروندرود " و " وه رود " خوانده است. با این همه دست کم در یک جا صراحتاً می‌گوید که " کاسه رود به آب توس شهر بیاید. آن را آن جا کشف رود خوانند. این همان رود وه است که آن جا کاسه خوانند، در سند نیز کاسه خوانند " (ص ۷۶). از سویی می‌دانیم که رودخانه اصلی و مهم دیار توس اکنون " کشف‌رود " خوانده می‌شود که ظاهراً همان " کشف رود " است. کشف رود که از رادکان توس سرچشمه می‌گیرد در جنوب شرقی سرخس به " هریرود " می‌پیوندد (در محل پل خاتون) و از آن پس نام " تژن " یا (تجن) می‌یابد، که به سرخس و بعد هم دشت خاوران می‌رود. اما در متون کهن از این رود، یا شاخه‌های هریرود و تجن و کشف رود، با نامهای " کاسه رود " و " رودشهد " هم یاد شده است، که خواهیم دید. بنابراین از نظر مؤلف بندهش همه دریا‌های کوچک و بزرگ، از جمله دو دریای اروندر و وه رود، ریشه در چشمه _ دریای " سوور " دارند، و این، دست کم درباره کشف رود یا " وه رود " و " کاسه رود " تا حدودی صادق است، چرا که یکی از شعبه‌های فرعی رود مزبور از چشمه سبز نشات می‌گیرد. این توضیح را از آن جهت آوردیم که در سطور بعد باز هم به نامهای " کاسه رود " و " رودشهد " و " کشف رود " در حدود توس برخورد خواهیم خورد.

به هر روی " فرنیغ دادگی " درباره اهمیت و قداست چشمه سو نزد ایرانیان و در آیین مزدیسنا و " درباره چگونگی دریاچه ها " می‌نویسد: " در دین گوید که این چند چشمه آنها به پیدایی آمدند که دریاچه خوانده شود. همانند چشم مردمان، اینها چشمه آبهایند، مانند دریاچه چیچست، دریاچه سوور، دریاچه خوارزم و... تفصیل ایشان را گویم: دریاچه چیچست به آذربایجان است، نمکین آب بی زندگی که در او هیچ جانمندی نیست و بن او به دریای فراخکرد پیوسته است. دریاچه سوور به ابر شهر بوم، بر سر کوه توس است، چنان که گوید که سود بهر نیکخواهی و بهی و برکت و رادی از وی بیافریده شده است... " همان، ص ۷۷).

در سطور آینده خواهیم دید که قداست مزبور واقعیت داشته و ایرانیان مزدیسنا با دیده احترام به چشمه سو می‌نگریسته و حتی هدایا و نثارهایی از جواهر و طلا و نقره در آن می‌ریخته اند. چنان که گذشت بعد از بندهش منبع مهمی که از چشمه سبز توس یاد کرده، شاهنامه فردوسی است که چشمه مزبور را " سو " خوانده است، و نه " سوور " یا " سوور ". روایت فردوسی به گونه ای استثنایی مربوط به یزدگرد اول ساسانی، مشهور به بزه گر یا " بزه کار " پدر بهرام گور است.

یزدگرد اول به سبب آزادی دادن به پیروان دیگر ادیان، بویژه مسیحیان ایران، مورد بغض موبدان زرتشتی قرار گرفت و بدان سبب عنوان " بزه کار " گرفت و سرنوشتی افسانه ای یافت. از جمله، موبدان پیش بینی کردند که وی به مرگ مفاجا در خواهد گذشت. گر چه دیگر منابع قدیم از چگونگی و محل دقیق مرگ وی در سال ۴۲۱ میلادی به وضوح یاد نکرده اند، اما فردوسی توسی صراحتاً گفته است که او در کنار چشمه سوی توس کشته شد.

به روایت فردوسی، چون یزدگرد روزگار را بر خود تباه دید و بوی مرگ به مشامش خورد:

که تا کرد هر یک به اختر نگاه به اختر شناسان بفرمود شاه

کجا تیره گردد سرو ترگ اوی که تا کی بود در جهان مرگ اوی

که شاه جهان گیرد از مرگ یاد ستاره شمر گفت: کاین خود مباد

از ایدر سوی چشمه سو شود چو بخت شهنشاه، بدرو شود

به شادی نظاره شود سوی توس فراز آورد لشکر و بوق و کوس

چو این راز بگذشت بر گوش اوی " بر آن جایگه بر بود هوش اوی

به خراد و برزین و خورشید زرد چو بشنید زو شاه سوگند خورد

نه هنگام شادی نه هنگام خشم که من چشمه سو نینم به چشم
زمانه به جوش آمد از خون شاه ... برین نیز برگشت گردون سه ماه
پزشک آمد از هر سوی رهنمون ز بینی اش بگشاد یک روز خون
دگر هفته خون آمدی چون سرشک به دارو چو یک هفته بستی پزشک
بگشتی تو از راه پروردگار بدو گفت موبد که ای شهریار
چو باد خزان آمد از شاخ برگ تو گفتی که بگریزم از چنگ مرگ
سوی چشمه سو گرایی به مهد ترا چاره این است کز راه شهد
بگردی به زاری بران گرم خاک نیایش کنی پیش یزدان پاک
زده دام سوگند پیش روان ... بگویی که من بنده ناتوان
همان درد را سودمند آمدش چو بشنید شاه آن پسند آمدش
گذر کرد بر سوی دریای شهد بیاورد سیصد عماری و مهد
زینی ش گه گه همی رفت خون شب و روز بودی به مهد اندرون
برون آمد از مهد و دریا بدید چو نزدیکی چشمه سو رسید
ز یزدان نیکی دهش کرد یاد از آن آب لختی به سر بر نهاد
بخورد و بیاسود باره رهنمون زمانی نیامد ز بینی اش خون
نشستن چه بایست چندین به جای منی کرد و گفت اینت آیین و رای
که از خویشان دید نیکی همه چو گردنکشی کرد شاه رمه
سریں گرد، چون گور و کوتاه لنگ ز دریا بر آمد یکی اسب خنگ
بلند و سیه خایه و زاغ چشم ... دوان و چو شیر ژیان پر ز خشم
که این را سپاه اندر آید گرد ... چنین گفت با مهتران یزدگرد
بر آشفت از آن شهریار رمه فروماند چوپان و لشکر همه
به نزدیک آن اسب شد شاد کام هم آنگاه برداشت زین و لگام
که نهاد دست از پس و پای پیش ... چنان رام شد خنگ بر جای خویش
بجنید بر جای تازان نهنگ چو زین بر نهادش بر آهخت تنگ
خروشان شد آن باره سنگ سم پس پای او شد که بنددش دم
به خاک اندر آمد سرو افسرش ... بغرید و یک جفته زد بر برش
بیامد بدان چشمه لا ژورد چو او کشته شد اسپ آبی چو گرد
کس اندر جهان این شگفتی ندید به آب اندرون شد تنش ناپدید

که شاه‌ها زمان آوریدت **به توس** ز لشکر خروشی بر آمد چو کوس
 همی ریختند از بر یال خاک همه جامه‌ها را بکردند چاک
 میان تهی گاه و مغز سرش ازین پس بکافید موبد برش
 به دیبا تنش را بکردند خشک بیاگند یکسر به کافور و مشک
 سوی **پارس** شد آن خداوند تاج به تابوت زرین و در مهد ساج

با توجه به توصیف نسیب مشروح بندهش از چشمه سوور یا سوور توس، تردید نمی‌ماند که غرض فردوسی از چشمه سوی توس در نزدیکی دریای شهد نیز همان چشمه‌روی کوه میان توس و نیشابور یعنی چشمه سبز کنونی است، در حالی که بعضی بعدها چشمه مشهور دیگری در دشت توس را (چشمه گیلاس، گلسب) محل واقعه یزدگرد بزه گر دانسته‌اند. بعضی دیگر هم در همان محل چشمه سبز گوریزد گرد را نشان می‌دهند، در حالی که به روایت فردوسی جسد شاه را به پارس برده و در دخمه نهاده‌اند. شهرت چشمه سبز توس در زمان فردوسی به حدی بوده که مردم آن زمان حکایاتی درباره شیخ مشهور آن زمان یعنی " ابوالقاسم گرگانی " توس، و چشمه سبز هم ساخته‌اند. نیز ابوریحان بیرونی خوارزمی از وضع شگفت چشمه مزبور وقوف داشته و در آثار الباقیه به ذکر آن پرداخته است.

ابوریحان بیرونی ذیل " سبب فوران چشمه‌ها و رفتن آب به بالا " موارد استثنایی در این باره را توضیح داده، به چشمه سبز توس نیز پرداخته و نوشته است: " اما آبی که میان ابرشهر و توس در سرکوه است، آن دریاچه‌ای می‌باشد که دور آن یک فرسخی می‌شود و به سبزود موسوم است. و البته بدیهی است که ماده این آب از خزانه ای بالاتر از آن است، هر چند که بسیار دور باشد. و به اندازه ای که آفتاب آب این دریاچه را تبخیر کند از آن ماده استمداد به آن می‌رسد، و بدین جهت است که در یک حال راکد می‌ماند. یا سبب این است که از یک خزانه موازی با آن، آب جمع شده و به این جهت است که آب زیاد نمی‌شود. . . مانند این دریاچه که گفته شد در بلاد کیماک چشمه ای گواراست که منکور نام دارد. این چشمه به اندازه یک سپر بزرگ است که سطح آب آن با اطراف آن مساوی است و اگر یک سپاه از آن چشمه آب بخورند آبش کم نمی‌شود. (ابوریحان، ۱۳۶۳، ص ۴۱۰)

اولاً چون اصطلاح " سبزود " ترجمه است و نه متن اصلی، معلوم نیست که ابوریحان دقیقاً چه نامی را برای چشمه مشهور توس به کار برده است، چشمه سبز، یا دریا (= چشمه، دریاچه) سبز. دیگر این که وی به سبب جوشش آب از قله کوه چشمه سبز را جزو شگفتیهای زمان خود دانسته و به توضیح درباره آن، که همان قانون ظروف مرتبط است پرداخته. با این همه وضعیت چشمه سبز و جوشش آن همه آب از نزدیکی قله کوه پدیده ای شگفت بوده و هست، که البته چون محل چشمه سبز گودی کاسه ماندی در نزدیکی قله است و ظاهراً زیر آن را لایه ای نفوذ ناپذیر گرفته، لذا همه برفهایی که از قله کوه آب شده و به گودی محل چشمه سرازیر می‌شوند چون محل نفوذ دیگری نمی‌یابند از کف خود چشمه می‌جوشند. بقیه علل و اسباب امر هم همان است که ابوریحان توضیح داده است. دیگر این که می‌بینیم ابوریحان پیرامون چشمه را حدود یک فرسنگ نوشته در حالی که اکنون کمتر از آن است. اما به دلایلی که در سطور بعد توضیح خواهیم داد، دریافته خواهد شد که افت آب چشمه سبز پس از حادثه ای مهم در سال ۹۶۷ قمری روی داده است. از دیگر کسانی که به معرفی چشمه سبز پرداخته و اطلاعاتی درباره آن داده‌اند حمدالله مستوفی مورخ و جغرافی‌دان سده هشتم هجری است که باری در کتاب جغرافیای خویش نوشته است. (مستوفی، ۱۳۶۲، ص ۱۴۹). در شمال نیشابور کوه پر آبی است که عمده آب شهر از آن می‌آید. در آن کوه " چشمه ای است که چشمه سبز می‌گویند و آبی شیرین و سبز از آن بیرون می‌آید. امیر چوپان بر لب آن چشمه کوشکی ساخته است؛ بر بام کوشک بر آیند میانه چشمه می‌نماید و در شب جمعه آوازه‌ها بیل از میانه چشمه ظاهر می‌شود. از آبادانی تا این چشمه پنج فرسنگ است. (ظاهراً غرض از آبادانی شهر نیشابور است، وگرنه نزدیکترین آبادی مجاور چشمه سبز روستای قدیمی گلمکان است که با چشمه حدود سه فرسنگ فاصله دارد). پارسایان در شب برکنار چشمه احیا داشته‌اند. شتر آبی و گاو آبی و مردم آبی بیرون آمدن و چریدن دیده‌اند. (!) آب این چشمه در میان صحرا می‌آید و بر آن عمارت و زراعت بسیار است. " همو بار دیگر و ذیل " ذکر بحار و بحیرات " نیز از

چشمه سبز یاد کرده و نوشته است: دیگر "بحیره چشمه سبز به ولایت خراسان به حدود توس دورش یک فرسنگ بود. از و دو جوی بزرگ است که به نیشابور و توس می‌رود، هر یک زیادت از بیست آسیاگردان بود و هیچ ملاحی آن بحیره رانمی توان برید و به قعرش نمی‌توان رسید. حکایت اسپ که از آن جا بر آمد و یزدگرد بزه کار را بکشت مشهور است. (پیشن، ص ۲۴۱).

اگر از جنبه‌های افسانه‌ی گزارش حمدالله مستوفی بگذریم بقیه اظهارات او می‌نمایند که تا آن زمان، یعنی نیمه اول سده هشتم هجری، سطح آب چشمه سبز همانند گذشته به قدری بالا بوده که پیرامونش مانند فردوسی و ابو ریحان بیرونی در سده‌های چهارم و پنجم یک فرسنگ بوده است. نام جدید "چشمه سبز" به جای "چشمه سو" و "سبز رود" نیز در طول سده‌های پنجم تا هشتم بر این بحیره یا چشمه _ دریا افتاده است، که هنوز هم چنین است.

گر چه تا حدود دویست و پنجاه سال بعد از مستوفی خبر چندانی از چشمه سبز در متون نیست، اما در سال ۹۶۷ به سبب حادثه مهمی که در آن محل و چشمه روی داده دیگر بار نام این پدیده شگفت و مقدس گونه را بر سر زبانها انداخته است. راوی حادثه "میر منشی قمی" صاحب خلاصه التواریخ در احوال صفویه است، که هم خود و هم پدرش در نیمه دوم سده دهم هجری مقام وزارت خراسان را داشته و در مشهد سکونت داشته اند، او ماجرا را با همه جزئیات امر روایت کرده است. به سبب اهمیت فراوان نوشته میر منشی تمام اظهارات او را عیناً نقل می‌کنیم.

مؤلف، ذیل سال ۹۶۷ نوشته است: "درین سال آب چشمه سبز که دریاچه عظیمی بود و گمان مردم این بود که هرگاه آب راه به دررو پیدا کند اکثر بلوکات مشهد مقدس و ولایات خراسان خراب خواهد شد، اتفاقاً در محلی که قمر در برج جوزا بود، آب چشمه سبز رهایی یافته هر چه پیش آن واقع شده از بیخ کنده تا به رودخانه طوس رسید و از آن جا به رودخانه مرو منتهی شد و زور آب به مثابه ای بود که درختان بلوکات مشهد مقدس را که چهار صد ساله و پانصد ساله بود به طریقی که مویی از ماست کسی بکشد از بیخ کند و خرابی بسیار به مزروعات و باغات رسانیده، مردم بسیار از صحرائشینان و مردم الوسات که بر عبور آن واقع شده بودند هلاک گردانید. بعد از آنکه مردم بلوکات از ولایت به شهر تردد می‌نمودند، بر عبور آن سیل، گاه ظروف طلا و نقره بیشتری یافتند و ظروف یافته را خرج کرده در عوض متاع هند خریدند در مدت دو ماه به قریه مذکوره آمدند. (نسخه برلین خلاصه التواریخ، خصوصاً از اهالی روستای کادره در مجاورت شهر تابران توس به عنوان یابندگان اصلی ظروف طلا و نقره یاد کرده و افزوده است: "چون نتوانستند آن طلا و نقره را در آن ولایت خرج نمایند، بوسیله‌ای از وسایل به قندهار رفته آن ظروف یافته را خرج کردند، ج ۲، ص ۹۸۲). چون آن جمعیت اسباب زیاده از وسع حال و فایده تجارت و سفرایشان بود کدخدایان بلوک در مقام تحقیق بیرون آمده، ظاهر شد که از چشمه بیرون آمده و مردم کهپایه (قهپایه) و صحرائشینان بسیار نفیس یافته اند. این خبر را به سمع شریف نواب جهانبانی ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا (برادرزاده شاه تهماسب و حاکم مشهد) رسانیدند. میرزا با امرا و نقبا و سایر اعیان به جانب چشمه مذکور در حرکت درآمد، به دو روز به آن جا که از شهر مشهد مقدس تا بدان مکان دوازده فرسخ مساحت بود شکارکنان تشریف بردند و به درون آن موضع که آب در رو به مرور ایام و شهر و اعوام مجتمع گشته بود درآمد از هر جانب که زمینی را شکافتند اقسام طلا آلات و نقره آلات از صور جانوران و سایر ظروف و اوانی ظاهر شد، که دو روز نواب جهانبانی در آن حوالی بسر بردند قرب شصت _ هفتاد ظرف نقره و مقداری از طلای خالص جمع آمد، آنها را برداشته به مشهد مقدس آوردند. و حقیقت (را) عرضه داشت نموده با اشیا مذکوره به درگاه گیتی پناه نزد شاه جمجاه (شاه تهماسب) فرستادند و کس به جهت حفظ آن موضع تعیین نمودند.

چون شاه عالم پناه برین معنی آگاه شدند، داروغه و ضابطی و مشرفی به دستورکان فیروزه که در جوار آن قریب به بلده نیشابور واقع است فرستادند. و الحال از آن چشمه اندک آبی از وسط حقیقی آن دره جاری می‌شود.

حقیقت آن که از بعضی کهنسالان، که از سلف بدیشان رسیده بود، معلوم شد این است که در آن میانه دو کوه که آب جمع شده بود دریاچه عظیمی به هم رسیده بود و از هیچ جانب راه به در رو نداشت و مرتبه مرتبه در تزیاید و تضاعف می‌شد و قبل از زمان اسلام که کفار در این بلاد و ولایات بودند این آب را می‌پرستیدند و هر که را از ذکور و اناث هر چه میسر می‌شد بر سیل نذر در آن آب می‌انداختند و به مرور اعوام نفیس بسیار در آن گلاب جمع شده بود. چون آن آب راه به دررو یافت اکثر آن نفیس همراه آب به در رفته در رودخانه و صحراها ناپدید شد و قلیلی از آن در ته گل مانده بود، که آن نیز به مرور مردم بلوکات نهانی به در آوردند. (خلاصه التواریخ، ج ۱، صص ۱۴ - ۴۱۳).

کتابشناسی منابع:

- ۱_ آثارالباقیه، ابوریحان بیرونی، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۲- بندهش، فربنغ دادگی، گزارنده مهردادبهار، تهران، توس، ۱۳۶۹.
- ۳_ خلاصه التواریخ، میرمنشی قمی، تصحیح دکتر احسان اشراقی
- ۴- شاهنامه، چاپ مسکو، تصحیح عثمانوف و نوشین، ۱۹۶۸، افست تهران.
- ۵_ نزهه القلوب، حمدالله مستوفی، تصحیح لیسترانج، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.

این مقاله در شاهنامه پژوهی، دفتر نخست، زیر نظر دکتر محمدرضا راشد محصل، بهار ۱۳۸۵ به چاپ رسیده است